

پدیدارشناسی چیست ؟

پدیدارشناسی عبارت از مطالعه یا شناخت پدیدار است، پدیدار هر چیزی است که در حیطه ادراک و آگاهی انسان قرار می‌گیرد، مانند پدیدارهای مادی، زیست‌شناختی و انفعالی. به معنی اعم کلمه پدیدار به ماده علم نیز گفته می‌شود، یعنی آنچه‌یکه در عالم خارج متحقق است و علم به آن تعلق می‌گیرد.

در فلسفه کانت پدیدار به امریکه می‌تواند متعلق تجربه باشد، اطلاق می‌شود، یعنی هر چیزی که در زمان و مکان برای ما تظاهر می‌نماید، پدیدار به این معنی از طرفی مقابل ماده محض شناخت، و از طرف دیگر مقابل ذوات قرار دارد. مراد از ماده شناخت هر چیزی است که به عنوان متعلق شناسائی در برابر فاعل شناسائی قرار می‌گیرد و مراد از ذوات، اموری است که قدرت شناخت آنها به ما اعطا نشده است.

مراد از پدیدار در فلسفه اد موند هوسرل^۱ و قبل از وی فرانکس برنتانو^۲ و بعد از وی مارتین هیدگر^۳، آن شناختی است که حاصل لقاء دو حاد واقع و ذهن می‌باشد. بنابراین، پدیدار در پدیدارشناسی هوسرل بدانگونه که در فلسفه‌های اصالت معنی و اصالت واقع طرح

-
- | | | |
|----------------|------------------|-------------------------|
| ۱- (۱۸۵۹-۱۹۳۸) | Edmond Husserl | فیلسوف آلمانی |
| ۲- (۱۸۳۸-۱۹۱۷) | Franz Brentano | فیلسوف روان‌شناس آلمانی |
| ۳- (۱۸۸۹-۱۹۷۶) | Martin Heidegger | فیلسوف آلمانی |

می‌شود، با واقعیت و ذهنیت محض ارتباطی ندارد، بلکه پدیدار واقعیتی است که در حیطه شناخت انسان قرار گرفته، حامل معنی یا قصدی است. آنچه در پدیدارشناسی مهم و اصیل و قابل شناخت است همان پدیدارمی‌باشد، پس واقعیت محض و شناخته‌شده بدون متعلق شناسائی نمی‌توانند در معرض گفتگوی ما قرار بگیرند. بدین ترتیب است که شکاف بین فاعل و متعلق شناسائی که کارل یسپرس^۱ در باب آن بررسی‌هایی کرده است^۲، از بین می‌رود.

پدیدارشناسی، فلسفه‌ای انضمامی و ناظر به جهانی است که در بومه قصد و التفات و ادراک ما قرار می‌گیرد. و انتزاعیات ذهن و واقعیات مستقل را عاجله‌کنار می‌گذارد. به بیان خود هوسرل آنها را بین الهالین قرار می‌دهد، مراد از بین پا را نتز قرار دادن وجود نیز بیان همین عزل نظرا ز کلیات انتزاعی است. دلیل این عمل هوسرل این است که او می‌خواهد همواره با خودشنی لقاء داشته باشد و آنرا از ورای قوالب ما تقدم ادراک نکند. از اینجهت او در مقابل کانت قرار دارد، زیرا به نظر کانت پدیدار از ورای ظرفهای زمان و مکان معلوم ما می‌گردد و بدین ترتیب خودشنی از دسترس ما بدور است.

پدیدار در نظر هوسرل امر مستقلی نیست که خودمقوم خود باشد، بلکه پدیدار حاصل برخورد دو حد فاعل شناسائی و مورد شناسایی است. از اینجهت پدیدارشناسی از اصالت معنی و اصالت واقع هر دو گذر می‌کند و با صرف نظر از استقلال واقع و ذهن از هم، پدیدار را محصول تاثیر و تصرف فکر و واقع هر دو می‌دانند.

در این مورد می‌توانیم بین امر واقع (Le Fait) و پدیدار

۱- (۱۸۸۳-۱۹۶۹) Karl Jaspers فیلسوف دیندار آلمانی

۲- مقدمه بر فلسفه، کارل یسپرس، ترجمه فرانسیسکو به وسیله ژان

(Phenomene) تمایزی قائل شده و به بیان پل ژانته بگوئیم: امر واقع " پدیداری است که تمام شده، مشخص، متعین و دارای حدود و ثغوری می باشد که می توان آنرا دریافت و ترسیم کرد، در صورتیکه " پدیدار واقعی متحرک است، گذری از امر واقع به امر واقع دیگر می باشد که لحظه به لحظه خود را دگرگون می سازد. " ۲

پدیدار به معنی خاص، امر بیواسطه است که توسط ادراک انسان دریافت می شود، اگر ما بتوانیم امر واقع را برکنسار از قوالب قبلی و مفهومی و آنطور که خود را می نماید، درک کنیم، در این صورت به ادراک پدیدار یا خودشنی نائل شده ایم، به اعتباری دیگر می توانیم بگوئیم پدیدار امر طبیعی است یعنی حامل هیچ باری به غیر از آنچه که خود را در حیز ادراک ظاهر می نماید، نیست و هیچ نوع رنگ مصلحت اندیشی یا صیغه کلی نگری و مفهومی ندارد، و به همین جهت پدیدار امری نیست که با یک ادراک خاتمه یا بدیدار نوعی آغاز است برای دریافت و شناسایی بیشتر که پایانی برای آن متصور نیست، به عبارت دیگر نظرگاههای فاعل شناسایی نسبت به متعلق شناسایی، جلوه های این یکی در برابر آن پایان ناپذیر است هر پدیدار آغازی مجدد برای شناخت است که هیچیک از آن پدیدارها حدنهائی نمی یابند.

این پایان ناپذیری ادراک مترادف با نسبیت نمی باشد، زیرا از لحاظ پدیدارشناسی هر ادراک بیواسطه، یعنی پدیدار، خود حقیقت است و در آن مورد خاص به حلیه مطلقیت آراسته می باشد یادآوری می نماید که ها نری برگسون نیز واقعیت و مطلق را به همین معنی اخذ می نمود یعنی امر بیواسطه ادراک^۳ و وجدان را حقیقی ترین امر لحاظ

۱- Paul Janet (۱۸۹۹-۱۸۲۳) فیلسوف فرانسوی

۲- فرهنگ اصطلاحی و انتقادی فلسفه لالاند، پا ورکی مربوط به اصطلاح پدیدار، پاریس، ۸۹۴۲، صفحه ۷۶۵.

۳- ششها، تفکر هانری برگسون، محمود نوالی، تولوز، ۱۹۷۹، صفحه ۴۹۵.

می‌نمود که با هیچ مفهوم و قالب دیگری ربطی نداشته و درپاکی خود دریافت شده است. ولی این مطلقیت دائمی نیست و داده‌ایست که با تغییر نظرگاه، جای خود را به صورت‌های گوناگون دیگر می‌دهد و ولی بهر حال در هر لحظه بیانی از حقیقت است و خودشنی را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر مراد از مطلق، در این مقام از امر غیرمقیدی است که با حملیات قبلی و انتزاعیات ذهنی مقید نشده است.

پدیدار حاصل مفهوم ما تقدم ذهنی نبوده و امر واقعی محض نیست که مستقل از فاعل شناسائی باشد، بلکه داده بیواسطه آگاهی است که سازنده آن ذهن و واقع هر دو می‌باشد، بنابراین پدیدار امر انتزاعی یا مفهومی نیست بلکه لقاء مستقیم یا خودشنی و درک ماهیت بیواسطه آن می‌باشد جمله مشهوری که شعار پدیدارشناسی است، این است که ادراک بدون متعلق ادراک وجود ندارد و امر واقع بدون ادراک قابل فهم نمی‌باشد. پس " ادراک همواره ادراک یک چیزی است." ^۱ همین خالی نبودن ادراک از امر مورد ادراک است که در اصطلاح پدیدارشناسی قصدداری یا حیث التفاتیت نامیده می‌شود. به عنوان مثال ما وقتی غم می‌خوریم غم چیزی را می‌خوریم، یعنی غم موضوعی دارد. حسادت و امیدویا س نیز به همین منوال موردی دارند.

ما همواره با اشیاء عالم نسبتی داریم همین نسبت‌های بیواسطه است که پدیدار را به وجود می‌آورند، مراد از نسبت‌های بیواسطه ملاقات مستقیم با خودشنی است، قبل از اینکه مفاهیم کلی و سایر اغراضی صلاح اندیشانه به آن رنگ خاصی بدهند، و واقعیت سیال پدیدار را به جمادی مبدل سازند، و به جلوه‌های از جلوه‌های واقعیت برای همیشه مطلقیت بدهند.

بدین ترتیب ماهیت در پدیدارشناسی به معنی متداول آن

۱- فرانسه‌الیوتارد، پدیدارشناسی، صفحات ۳۵ و ۵۴ و مراجعه شود به آریون کل کل ورنه‌سه‌شر، هوسرل، پاریس ۱۹۷۱ صفحه ۹۹.

آن نیست یعنی بیان ذاتیات ثابت یک شیئی نمیباشد. حتی ماهیت به معنی تحلیلی مذهبیان جدید هم نیست که کلیه صفات و ویژگی های چیزی را مجموعاً ماهیت آن میدانند و با آن صفات به تعریف امری مبادرت می‌ورزند، بلکه ماهیت در عرف پدیدارشناسی، عبارت از آنچه چیزی است که در شعور و آگاهی و ادراک انسان به صورت پدیدار آشکار می‌شود. بنا بر این تعاریفات ثابت لایتغیر در پدیدارشناسی محل تأمل و قابل بحث هستند. و هرگز ماهیتی که پایان بیان ذاتیات یک شیئی بایده طور جزئی اظهار نمی‌شود.

ممکن است گفته شود که در این صورت ماهیت مؤول به ادراکات نسبی و اعتباری می‌شود، در جواب باید گفت که اولاً پدیدارشناسی از جهتی فلسفه‌ای طرفدار اصالت تجربه، به معنی پدیدارشناختی آنست، بنا بر این این فلسفه در حد و نسبت تجربه پذیرای اعتبار است ثانیاً در جهان بودن یا کون فی العالم یکی از اصول اصیل پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم می‌باشد، بنا بر این پدیدار به خاطر انسان و در جهان بودن وی صورت پدیدار به خود گرفته است و ماهیت نیز در پدیدارشناسی با توجه به در جهان بودن انسان معنی می‌یابد.

گاهی در پدیدارشناسی از ترد کلیه تعالی‌ها صحبت می‌شود مراد از ترد تعالی همانا ترد هر نظر و تفکری است که بدون توجه به موقعیت خاص انسانی که در جهان بودن او است مورد قبول قرار گیرد. پدیدارشناسی در ساحت شناخت‌شناسی و هستی‌شناسی فلسفه جدیدی است که می‌خواهد خود اشیاء را بشناسد و به داده‌های بیواسطه وجدان دست یابد. پدیدارشناسی با تجدیدنظر دائمی در شناخت می‌خواهد معرفت را از رنگهای گوناگونی که به فاعل و متعلق آن داده شده، یکسره پاک و منزله نماید و طرحی نو در اندازد. پس پدیدارشناسی "تنزیه‌شناسی از پیشداوریها و عاداتها و عقایدی است که متحجر شده‌اند. و خود حجاب درک داده‌های بیواسطه می‌شوند.

این تنزیه و خالص سازی ذهن و اشیاء از امور ما تقدم و ما تأخر به خاطر نیل به خود آنها به مدد روشی صورت می گیرد که آنرا رد و ارجاع پدیدارشناسی^۱ می خوانند.

پدیدار هر چند که در بادی نظر به معنی ظاهر و ظهور و نمود چیزی است ولی این ظهور حتماً باید از چیزی و برای مدرکی باشد، بنا بر این انسان و پدیدار از هم جدا ناشدنی هستند، پدیدار بدون انسان و انسان بدون پدیدار امری است تو خالی و در پدیدارشناسی محصل التفات نمی باشد. پس پدیدارشناسی نوعی مخالفت با انتزاعیاتی است که انسان در ضمن آن خیال میکند به حقیقتی واصل شده است.

اگر پدیدار به معنی متداول و طبیعی آن اخذ شود به معنی چیزی است که ظاهر می شود و از چیزی فقط ظاهر آنرا می نماید و باطن آن دور از دسترس قرار می گیرد بنا بر این در نظر متداول، این اعتقاد نهفته است که هر شئی ظاهر و باطنی دارد و پدیدار فقط ظاهر را به ما می نمایاند، ولی در پدیدارشناسی به معنی اخص، پدیدار چیزی نیست که پرده ای در برابر وصول به باطن باشد و یا در روای آن ظاهر، باطنی باشد که دست نیافتنی و غیر قابل وصول بماند به عبارت دیگر در هر پدیدار ظاهر و باطن بهم آمیخته و باطنی بدون ظاهر و ظاهری بدون باطن لحاظ نمی شود. پدیدار تنها ظاهر و نمود صرف نیست که منقطع از باطن و حقیقت باشد در واقع دوگانگی ظاهر و باطن، فاعل شناسائی و متعلق شناسائی، ماهیت و وجود، جوهر و عرض، ذهن و واقع در پدیدارشناسی از بین رفته است.

در بحث از شناخت، گروهی به تبعیت از مذاق اصحاب اصالت معنی تنها ذهن را سا زنده اشیاء و معلومات می دانند، گروهی نیز

۱ - Reduction Phenomenologique یعنی از ادراک و آگاهی خود، هر چه را که مقدم بر آن ادراک است، و آنرا به طور، ما تقدم معنی دار می کند، حذف کنیم و به معنی پدیداری آن توجه نمائیم.

در برابر آنها به تبعیت از مذاق اصحاب اصالت واقع، به واقعیت خارج از ذهن اصالت می‌دهند و ذهن را تابع آن می‌دانند و اگر کسانیکه فکر تلفیق آن دو مکتب را داشته باشند، با فرض جدائی و استقلال ذهن و عین کار خود را آغاز می‌کنند، ضمن تایید وجود مستقل آن دو، معلومات را حاصل تاثیر متقابل فاعل و متعلق شناسائی می‌دانند. در این صورت بهر حال سوژه و ابژه هر دو استقلال خود را حفظ می‌نمایند که این وضع در پدیدارشناسی حالت طبیعی نامیده می‌شود.

ولی در پدیدارشناسی به معنی اخص، ازین حالت طبیعی صرف نظر می‌نمایند و به حالت خاص پدیدارشناسی توجه می‌نمایند یعنی در این حالت، فاعل شناسائی مستقل از متعلق شناسائی و متعلق شناسائی مستقل از فاعل شناسائی، وهمی تلقی می‌شود، دیگر چنین نیست که ذهن و عین هر کدام واقعیتی جدا از هم و مستقل باشند. و هر یک به طور جداگانه در محل و حیث خود باقی بمانند تا زمانی که لقای بین آن دو صورت پذیرد بلکه دراک همواره دراک یک شئی می‌باشد.

پدیدارشناسی چنین استقلالی را نمی‌پذیرد و می‌گوید چگونه ممکن است از واقعیت محض و یا از ذهن محض خبر داده شود یعنی چگونه می‌توان از واقعیتی که هنوز متعلق شناسائی واقع نشده و از ذهنی که هنوز شناخته چیزی نیست صحبت کرد.

پدیدارشناسی شکاف بین فاعل و متعلق شناسائی را با انحلال آنها در معجون پدیدار از بین می‌برد. این حالت گذرا زآیده آلیسم و رئالیسم نامیده می‌شود، که در عین حال، به نحوی تأیید نظر آنها نیز هست.

سعی پدیدارشناسی این است که اشیاء را بدون سبب ذهن و شتابزدگی دریا بد و معلومات به دست آمده را با کمک هر نوع شک و تردید بسیار مایه‌تأیید بلکه وصول به خودشئی میسر گردد، این خودشئی در ضمن پدیدارخواهد شد و مستقل از آن نمی‌باشد.

مجدداً "یادآوری می‌نماید که پدیدا رشناسی با عنایت به پدیدار از توجه به امور انتزاعی روگردان می‌شود، یعنی به آنچه در وعاء ادراک قرار می‌گیرد توجه دارد یعنی به جای بحث در زیبایی محض از زیبایی محسوس صحبت می‌کند، که در آخرین تحلیل، ناظر به چیزی زیبا است، به عبارت دیگر در نظر پدیدار رشناسی، ما زیبایی را در ضمن شیئی خاص در می‌یابیم، والا زیبایی انتزاعی و محض بدون ارتباط با چیزی، بسیار مبهم و نامفهوم و تعقلی خالی از موضوع است.

نباید تصور شود که پدیدار رشناسی منکر حقایق و ماهیات می‌باشد بلکه این فلسفه نیز کم‌رهمت بسته تا به خودش می‌حق و حقیقت نایل شود و می‌توان گفت که تمام فلاسفه در جستجوی حقیقت و نفس الامر هستند، ولی هر کدام بنا به طرز تفکر و مبنای فکری خود در جستجوی حقیقت و نفس الامر خود می‌یابند و هیچ‌کدام به نفی مطلق آنها قیام نمی‌کنند، پدیدار رشناسی نیز علاوه بر اینکه به نفی آنها نمی‌پردازد بلکه تمام تلاشش به خاطر وصول به آنهاست.

نفس الامر پدیدار رشناسی در این جهان انضمامی بسه دست می‌آید و در همین جهان از مجموعه پدیدار هائی که، پدیدار می‌شوند، برای ما معلوم می‌شود واضح است که ما، با این بیان، در برابر پدیدارهای انضمامی که فعلاً بر آنها آگاهیم و پدیدار هائی که به صورت پایان ناپذیر، درآینده، پدیدار خواهند شد، قرار می‌گیریم. بدین ترتیب، و به قول ژان پل سارتر ما گرفتار دوگانگی تناهای عدم تناهای می‌شویم. تناهای پدیدار فعلی و لایتناهی بودن پدیدار هائی که درآینده ظاهر خواهند شد.

در برابر پایان ناپذیری پدیدار قرار گرفتن، در عین حال، گشودن دری به سوی آزادی بوی پایان انسانی است، زیرا انسان

دائماً می‌تواند، نظرگاه و قصد و التفات خود را در برابر حوادث و اشیاء جهان پیرامون تجدید کند و هرگز پدیدار فعلی را پایان محتوم نمی‌پندارد و به عقاید ثابت و لایتغیر و بالمال، متحجر گرفتار نمی‌گردد. بدین جهت است که گفته‌اند، پدیدارشناسی همواره آغاز مجددی برای وصول به شناسائی‌های تازه و داشتن قصد و التفات جدید است.

حسن مجاز بودن انسان به داشتن قصد و التفات تازه، شرایط تمرین و ممارست او را برای به‌کار انداختن قدرت استنباط و از بین بردن بن‌بست‌های موجود، فراهم می‌آورد. به‌آسانی می‌توان پذیرفت که هیچکس نمی‌تواند دفعتاً واحده درک‌اری یا فکری تبخرو تخصص کسب کند. یعنی همه‌بایدا مکان شروع به‌کار و تمرین را داشته‌باشند، تا توفیقی حاصل شود و اگر مردا پیراست براینکه همواره در حال تفکر و تأمل و پویایی و عمل باشیم، بهتر آنست که برای همه‌امکان قصد و عمل فراهم گردد، هیچکس در هنگام تفکر و عمل جا نشین ما نشود تا ما بتوانیم آنقدر که توانائی داریم خود اهل تفکر و عمل و اظهار نظر باشیم. بدین ترتیب با ممارست در هر راهی که برای ما میسر گردیده به سوی کمال در دیدن و شنیدن و لمس کردن و فهمیدن‌های تازه سیر نمائیم. هیچکس نمی‌تواند به‌طور ناگهانی فیلسوف، دانشمند یا ورزشکار ما هر... گردد، به‌نظر می‌آید که این نوع نگرش جنبه دیگری از آزادی انسان باشد. آن آزادی که مبنایش به‌کار انداختن فکر و عمل است و آغاز تکوین عادت‌ی برای تقبل آزادی برای خود و دیگران به وسیله داشتن قصد و نیت و عمل کردن می‌باشد. البته این کار باید در ضمن تعلیم و تربیت با روش‌های خاص پیاپی ده‌شود که از مقوله بحث ما فعلاً خارج است.

یکی دیگر از مسائل مهم در پدیدارشناسی مسأله فهمیدن است، فهمیدن با التفات و قصد و به‌عبارت دیگر با حیث التفاتیت رابطه مستقیم دارد، فهمیدن در پدیدارشناسی عبارت از جستجو و انشاء قصد و نیت است که در اشیاء و امور عالم نهفته است، در واقع

پدیدارشناسی به اشیا^۱ عالم به صورت اشیا^۱ طبیعی^۱ نمی‌نگرد و آنها را فقط از دیدگاه عوامل تشکیل دهنده مادی ملحوظ نمی‌دارد، تا با تجربه و آزمایش دربار آنها به مقصود خود که شناختی از اشیا^۱ است، نایل شود و به چنین شناختی قناعت کند، بلکه ارزشی ساخته شده را به صورت شئی فرهنگی مدنظر قرار می‌دهد، که حاصل معنی است. التفات پدیدارشناسی، خصوصا در باب ساخته‌ها و رفتارهای انسانی کاملاً صادق است که با پدیدار کیفیت شئی، فعل و قصد و نیت سازنده و فاعل آن فهمیده شود.

در مقام فهمیدن قصد و نیت فاعل شناسائی، مثل روش روانکاوان باید به ساختهای آگاهی و ناآگاهی ذهن توجه شود، زیرا زمینه ناآگاه هر شئی، بافت اصلی آنرا به مرور ایام به وجود آورده است.

بنا بر این می‌توان گفت که پدیدارشناسی در پی ساختن و همچنین شناختن قصد و نیت رفتارهای انسانی، و معنی اشیا^۱ عالم است، و از جهتی نیز، می‌توان گفت که پدیدارشناسی جز تحلیل محل نظرها و انشای قصدهای جدید چیز دیگری نیست... " پدیدارشناسی به عنوان تغییر نظرگاه یا به عنوان جهت‌نگارها که از واقعیت‌های تجربی به سوی خصیصه مورد تجربه واقع شدن واقعیتها بر می‌گردد^۲،

۱- مراد از اشیا^۱ طبیعی در ساحت پدیدارشناسی، وضع طبیعی اشیا^۱ است که هنوز قصد و نیت انسان در آن تغییری نداده^۲، و آن شئی^۱ حاصل معنای فرهنگی نشده است و یا ما نمی‌توانیم معنی و قصد موجود در آن را بفهمیم.

۲- مراد از خصیصه یا خاصیت مورد تجربه واقع شدن واقعیتها، این است که وقایع به هنگام مورد تجربه واقع شدن توسط فاعل شناسائی، حاصل قصد و نیت هستند و معنای را برای وی می‌توانند عرضه کند. ولی واقعیت‌های تجربی هنوز به عنوان اشیا^۱ طبیعی هستند و با احساس من و جریان زنده^۱ تجربی من که به آنها معنی می‌دهد، لقاء پیدا نکرده‌اند.

تعریف می‌شود.^۱ بدین جهت یافتن معنی و فهمیدن قصدها اساس کار پدیدارشناسی محسوب می‌شود، زیرا از این طریق است که ما به شناختن خود اشیاء به صورت بیواسطه نایل می‌شویم.

چون در سیر اندیشه پدیدارشناسی، تصور مفاهیم ثابت و لایتغیر پذیرفته نیست، بدان جهت هر ادراکی به صورت موقتی راه به خودش می‌محسوب می‌شود، و چون شئی و ذهن هر دو به پدیدار واحد مؤهل شده‌اند، بنا بر این شناختن به صورت مستقیم انجام می‌گیرد، یعنی شناختی را که ما از چیزی داریم از ورای صورتهای قبلی یا عادی نداریم بلکه هر لحظه در جستجوی نظرگاه و نیتی تازه هستیم تا راهی به خودش پیدا کنیم. مثلاً برای فهمیدن خنده کودک، یا خنده بیمار هیستریک، نمی‌توان با استمداد از معلومات کلی و متداول و یا با مفهوم واحدی به تفسیر آنها پرداخت. فهمیدن آنها برخورد و لقاء مستقیمی را اقتضاء می‌کند. فهمیدن و معنی کردن آنها از راهی است که نمی‌توان از طریق استدلال و استمداد از مفاهیم عمومی بدان راه نایل شد. طریق پدیدارشناسی برکنار از مراتب فوق، توجه به ذات پاک انسان، قبل از هر نوع علم و حمل و نقل است. برای فهمیدن درست، لازمست خود را از اوصاف خود پاک کنیم تا بدیدن ذات پاک خود توفیق یابیم.

۱- امیل بریه، موضوعات کنونی فلسفه، پاریس، از انتشارات

خصوصیات طرز تفکر پدیدارشناسی

۱- پدیدارشناسی تجا و زازا صالت معنی و اصالت واقع هر دو میباشد، یعنی در پدیدارشناسی از هر دو مذهب فوق سلب مطلقیت شده و در عین حال هر دو دستگاه فکری مورد توجه قرار گرفته و حق هر دو، با توجه به تجربه بی واسطه مورد ادعای شده است.

۲- پدیدارشناسی از راه تجربه بیواسطه در جستجوی دریافت ذات و ماهیت اشیا است، در این مورد فلسفه‌ها نری برگسون (۱) نیز در همان طریقی است که پدیدارشناسی می‌خواست طی کند یعنی هر دو فلسفه در جستجوی مشاهده بیواسطه ماهیت و ذات پاک اشیا است.

۳- شعار مشهور پدیدارشناسی این است که "ادراک همواره ادراک یک شیء است، یعنی ادراک بدون وجود اشیا بی محتوا است و اشیا بدون فاعل شناسائی، به صورت فی نفسه و در حد ذات خود خالی از معنی هستند.

۴- ردوا رجاع پدیدارشناختی *Réduction Phénoménologique* عبارت از نوعی تحلیل است که ضمن آن ما هر نوع تصور ما تقدم و قبلی را نسبت به پدیدار رطرد می‌کنیم تا خود را به امر بیواسطه و صاف برسانیم، بنا بر این ردوا رجاع پدیدارشناسی همانا روشی است برای وصول به خودشیء و ماهیت بیواسطه آن. بنا بر این در پدیدارشناسی هر معنی و تفکری بیش از دریافت بیواسطه شیء قابل طرد است.

۱- (۱۹۴۱-۱۸۵۹) Henri Bergson فیلسوف دیندار فرانسوی کسه در باره ده‌های بیواسطه ادراک به تفکر و تحقیق پرداخته و به همین نام کتابی دارد که دو جور به فارسی ترجمه شده است.

بطور خلاصه می‌توانیم رد و ارجاع پدیدارشناسی را طرد اصولی هر نوع تعالی از امر بی‌واسطه بدانیم البته این طرد مرحله‌ثانی سویی محسوب می‌شود زیرا مرحله اول این است که از هیچ شناخت تحصلی بهره نگیریم، مگر اینکه مثل ریاضیات یقینی باشد، با یدهمه چیز را با شک بی‌لائیم یا اینکه مسأله اعتبار آنرا معوق بگذاریم (۱)، تا اینکه ارزش و اعتبار بی‌واسطه بودن آنها روشن گردد.

این روش جدید، روش رد و ارجاع پدیدارشناسی نامیده می‌شود زیرا هرستی را به محو و وجود پدیدارمؤول می‌نماید و هر شناختی را از بر بردا دگا ه بدها هت "من فکر می‌کنم پس هستم" می‌گذرانند (۲)

۵- بین الهالین قرار دادن وجود نوعی احتراز از تعالی و تجا و زا پدیدار بی‌واسطه می‌باشد، بنا بر این ماهیت امور عالم نه در مفاهیم بلکه در لقا بی‌واسطه با خود اشیاء صراحت خواهد یافت و مفاهیم کلی عجاله "برای دستیابی به داده‌های بی‌واسطه، بین پاراننتز قرار داده می‌شوند. و بطور کلی از جعل فرضیه به غیر از آنچه پدیدار می‌شود پرهیز می‌شود.

"پدیدارشناسی هوسرل در بحران اصالت فاعل ادراک و اصالت امر غیر استدلالی^۳ گسترش یافته است (۰۰۰) در واقع پدیدارشناسی علیه اصالت روانشناسی، اصالت عمل و علیه مرحله‌ای از تفکر

۱- راک به کتاب هوسرل تالیف آریون ل. کل کل ورنه سه شصت و هشتاد و هشت صفحه ۴۸.

۲- همان کتاب صفحه ۴۹

۳- مراد از اصالت امر غیر استدلالی (= Irrationalisme)، امور مربوط به عصر ما نسیسم، سیطره عواطف انسان دوستی و هنر و عرفان... می‌باشد، که برخلاف تعریف مشهور رسطوا زانسان به عنوان "حیوان ناطق"، در تعریف انسان مورد توجه قرار می‌گیرند، زیرا انسان خالی از امور غیر استدلالی، موجودی انتزاعی است و انسان پدیداری، به نحوی از انحاء، با امور غیر عقلانی نیز سرشته شده است.

غربی اندیشه نموده، در برابر آن ایستاده و با آن مبارزه کرده است، پدیدارشناسی در ابتداء عبارت از تأملی در باب شناخت، و شناختی از شناخت بوده است و همچنان نیز باقی مانده است. اصطلاح مشهور "بین پا را نتزقرا ردا دن" عبارت از مرخص نمودن یک فرهنگ و یک تاریخ است، دریافت هر دانشی است تا به غیر - دانش بنیادی و اولیه نائل شود... (۱)

۶- پدیدارشناسی با اینکه به علم اعتماد کامل دارد و لسی اشیاء را در حذات خود به معنی پدیدارشناسی آن جستجو میکند، و هر گونه شناخت ما قبل پدیداری را، برای وصول به حالت اولیه بالصرافه، طبیعی، و داده بیواسطه، کنار میگذارد: به قول ژان فرانسویو تارد صاحب کتاب پدیدارشناسی "مطلب عبارت از بررسی همین داده است یعنی "خودشی، که آنرا مشاهده می‌کنیم و به آن فکر می‌کنیم و از آن سخن می‌گوئیم، و در عین حال از جعل فرضیه‌ها، هم درباره رابطه‌ای که پدیدار را با هستی مرتبط می‌کند و پدیداری پدیدار را از اوست و هم در باره رابطه‌ای که پدیدار را با من متحد می‌سازد، منی که پدیدار برای او پدیدار است احترام می‌نمائیم: برای ساختن فلسفه مربوط به جوهر بعد از بنا پیدا از تکه موم خارج شویم (۰۰۰) باید در خود آن تکه موم باقی بمانیم، و بدون فرض قبلی آنرا به نحوی که خود معلوم می‌سازد، توصیف نمائیم. بدین ترتیب است که در قلب تأمل پدیدارشناسی لحظه انتقادی، "نوعی انکار علم" ترسیم میشود که عبارت از رد ورود در تبیین و توضیح است... (۲) اما توصیف پدیدار دائما "مورد توجه است. یعنی به هنگام تبیین به جای اینکه مثلاً" قرمزی یک سیب، بیواسطه ادراک شود، به صورت تموج امواج، شدت معینسی

- ۱- پدیدارشناسی، ژان فرانسویو تارد، پاریس، ۱۹۶۳، صفحات ۶ - ۵
- ۲- پدیدارشناسی، تألیف ژان فرانسویو تارد، مجموعه چشمه میدان شماره ۶۲۵ صفحه ۷.

ادراک می‌شود، در واقع به جای قرمزی سیب اموری جا یگزین می‌شود که شیء برای فیزیکدان است، نه اموری بیواسطه.

۷- یکی دیگر از مباحث عمده مورد توجه پدیدارشناسی هیست التفاتیت یا قصدداری و نیت در شناخت می‌باشد. اشیاء در حذات خود و بطور فی نفسه معلوم ما نمی‌شوند بلکه با التفات شخص مدرک است که دارای معنی می‌گردند. چون وجه نظر و حیث التفات شخص ممکن است گوناگون باشد، بدانجهت با با اختیار یا لا اقل اختیار درونی به روی انسان با زاست تا نظرگاههای خود را عوض نماید.

یا دآوری می‌کنیم که فرض شئی مستقل و جدا از توجه و التفات فاعل شناسائی امری خیالی است فرانتس برنتانو با توجه به این تمایز، یعنی تمایز بین ادراک درونی و مشاهده و همی و خیالسی، مساله حیث التفاتیت را مطرح می‌سازد (۱) به عبارت دیگر اساس حیث التفاتیت به همان عبارت پدیدارشناسی برمی‌گردد که: "ادراک همواره ادراک یک چیزی است"، بدین ترتیب در ادراک چیزی ادراک می‌شود، در تخیل، چیزی تخیل می‌شود، در بیان، چیزی بی‌مان می‌شود، در عشق چیزی دوست داشته می‌شود، در کینه چیزی مورد کینه قرار می‌گیرد، و در میل چیزی مورد میل قرار می‌گیرد الخ، برنتانو با توجه به ویژگی مشترکی که ضمن امثال مذکور ادراک می‌شود. می‌گوید: هر پدیدار روانی با این امر مشخص می‌شود که صاحب مدرسه قسرون وسطی آنرا وجود قصدداری حیث التقاتی (یا حتی ذهنی) یک شئی نامیده‌اند، و آنچه ما می‌توانیم، حتی با اصطلاحات کمی مشکک بیان کنیم عبارت از رابطه با محتوا، راهنمایی به سوی یک شئی (البته نباید این شئی بعنوان یک واقعیت ادراک شود) یا عینیت حال (درونی) می‌باشد، هر پدیدار روانی با خودش شامل چیزی بعنوان

۱- ر-ک- هوسرل آریون ل. کل کل ورنه سه شر- انتشارات دانشگاهی

متعلق خود است هر چند که هر یک آنرا به نحو خاصی داراست" (۱)

تعاریف پدیدا رشناسی

۱- "پدیدا رشناسی عبارت از مطالعه توصیفی پدیدا رهاست به همان نحوی که آنها خود را در زمان و مکان ظاهرمی سازند. ایسن توصیف مقابل قوانین انتزاعی و ثابت همان پدیدا رها و واقعیتهای متعالی، هردو، میباشد" (۲)

۲- "در عصر حاضر پدیدا رشناسی به روش سیستم ادموند هوسرل و نیز به مشا ربی که مربوط به آن است اطلاق میشود"

به هر حال ضرورت دارد در پدیدا رشناسی به تمییز روش سیستم مبادرت شود "پدیدا رشناسی بعنوان روش عبارت از تلاش برای درک "ماهیات" از خلال حوادث و واقعیات تجربی است"، یعنی ادراک معانی و مدلولات (۳) ایده آلی است. این معانی مستقیماً "آز شهود و تما شای ماهیات و به مدد موار د جزئی که بصورت تفصیلی و کاملاً" انضمامی بررسی میشوند به دست می آیند.

پدیدا رشناسی بعنوان سیستم، اختصاصاً "نام پدیدا رشناسی محض یا پدیدا رشناسی استعلائی به خود میگیرد، در این صورت پدیدا رشناسی سعی میکند اصل نهائی هر واقعیتی را روشن سازد. و چون پدیدا رشناسی از دیدگاه معنی و دلالت نظر می کند، بنابراین اصل مذکور عبارت از اصلی خواهد بود که همه چیز بوسیله آن اتخاذ معنی میکند، یعنی "من استعلائی"

۱- همان کتاب - صفحه های ۱۰۰ - ۹۹

۲- به نقل از فرهنگ اصطلاحی و انتقادی فلسفه لاند در تعریف پدیدا رشناسی ص ۲۶۸

۳- معانی ایده آلی در این مقام یعنی معانی ای که شناخته نشده و هنوز بیان نشده اند.

که خارج از جهان است ولی به سوی آن توجه دارد. این فاعل شنا سائی محض یگانه نیست، زیرا به معنی جهانی که خود را در معرض تعداد کثیری از فاعل های شنا سائی قرار میدهد تعلق دارد. بدین ترتیب عینیت جهان بعنوان "روابط استعلائی بین اذهان (Intersubjectivite Transcendentale) ظاهر میشود. باز شناسی قلمرو طبیعی و توصیف آن مستلزم قبول حالتی است که پذیرفتن آن مشکل بوده و با وضع طبیعی کاملاً متفاو ت است: لحظه اساسی توصیف پدیدار شناسی که هوسرل نامگذاری آنرا برعهده میگیرد عبارت از "ردوارجاع پدیدار شناختی" است" (۱)

فرهنگ اصطلاحات فلسفی پل فولکیه و سن ژان - پدیدار شناسی استعلائی هوسرل را روشی میدانند که بوسیله آن ذهن یا روح به مدد ردوارجاع پی در پی (ردوارجاع ذاتی، ردوارجاع پدیدار شناختی)، خود را در برابر من استعلائی (که شرط هر نوع تجربه ممکن است) مویا بد، که ساختارهای ماهوی و ذاتی را تعیین میکند، بدین ترتیب خواص ذاتی و ماهوی هر آنچه را که امکان شناخت آن برای وی وجود دارد تعیین میکنند.

بنابراین "پدیدار شناسی عبارت از توصیفی از ساختارهای آگاهی استعلائی است که برشهود ذات این ساختارها مبتنی شده است" (۲)

۳- "پدیدار شناسی از لحاظ روان شناسی پدیدار شناختی عبارت از مطالعه پدیدارهای روانی یا وقایع آگاهی است، این روان شناسی از روان شناسی متداول این گونه متمایز می گردد که

۱- فرهنگ اصطلاحی و انتقادی فلسفه لاندیا و رقی صفحه ۷۶۹ چاپ

۰ ۱۹۷۲

۲-ژان پل سارتر، خیال، صفحه ۱۴۰ به نقل از فرهنگ اصطلاحات

فلسفی پل فولکیه و سن ژان، صفحه ۵۲۸.

سعی دارند تا امرواقع را به همان نحوی که داده شده و با احتراز از زهر مفهوم قبلی و اشتغالات ما بعدالطبیعی ببینند و توصیف نمایند. (۱)

در روان‌شناسی پدیدارشناختی مشاهده و توصیف داده‌هسای واقعی با اعمال حداکثر دوری ممکن از هردانش و مفهوم قبلی انجام می‌گیرد یعنی دور از "توصیف و تفسیریکه از تجربه‌ها و لیه‌ناشی نشده باشد. در ادامه مشاهده و توصیف پدیدارشناختی ساختارهای عمومی پدیدارهای روانی مدنظر قرار می‌گیرد، مانند ساختار، ادراک، تصویر، خیال ۰۰۰ (۲)

" پدیدارشناسی وقتی محکم و استوار می‌گردد که اساس ظهور اشیا (به معنی وسیع کلمه) بعنوان مساله‌ای مطرح میشود. خلاصه وقتی سؤال زیر مطرح میشود: " ظاهر شدن " در مورد یک شیء، یک موجود زنده، یک شخص، یک تجربه، یک تصویر چه معنی میدهد، پدیدارشناسی نیز استحکام می‌یابد. " (۳)

۴- پدیدارشناسی بعنوان فلسفه، هستی‌شناسی از لحاظ پدیدارشناسی عبارت از علم پدیداریا علم ظاهر شدن، مطالعه پدیدارها به خاطر تعیین ساختار پدیدار و شرایط عمومی ظاهر شدن میباشد. در این مورد دو مرحله را میتوان متمایز ساخت

الف. مطالعه توصیفی یا تحلیلی داده پدیداری

ب. مطالعه تبیینی: که پژوهش در باره پیدایش یا ماهیت پدیدار است، مثلاً کتاب وجود عدم ژان پل سارتر زیر عنوانش رساله هستی‌شناسی از لحاظ پدیدارشناسی است.

۵- پدیدارشناسی روح (هگل) عبارت از تجلیل مراحل

۱- فرهنگ اصطلاحات فلسفی- پل فولکیه کسن ژان - انتشارات دانشگای

فرانسه ۱۹۶۹ ص ۵۳۷ .

۲- همانجا

۳- دائره المعارف فرانسه پل ریگر جلد ۹ صفحه ۱۵

است که آگاهی به وسیله آن ، ضمن حرکت از شناخت حسی به آگاهی از خویشتن یا به آگاهی عقل از خود نائل میگردد و تا معرفت مطلق ارتقاء مویا بد .

هگل میگوید در پدیدارشناسی روح ، من ارتقاء آگاهی را از اولین تقابل بیواسطه آن با شئی تا معرفت مطلق مطرح مینمایم . این راه زمین کلیه انواع روابط آگاهی با شئی گذر میکنند و نتیجه اش عبارت از مفهوم علم است . (۱)

بهر حال پدیدارشناسی هگل عبارت از آگاهی واصل به عقل است که با برگشت به روی خود و تفکر درباره تاریخ خود ، آنرا تکرار میکند . (۲)

۶- پدیدارشناسی وجودی مقابل پدیدارشناسی ماهیوسی . هوسرل است که تلاش میکند ما هیات را استخراج نماید : توصیف محیط انضمامی است که ضمن آن شخص متفکر خود را در وضع خاصی در مویا بد که جدائی از آن ممکن نیست .

پدیدارشناسی وجودی توصیف این جهان طبیعی را وجه همت خود قرار میدهد که ما بصورت بیواسطه در آن هستیم ، جهانی که همواره بعنوان میدان هستی ما ، به ما داده شده و "من" مرا از آن جدا نمی کند . یا "من" مرا به محض اینکه تفکر مطرح شود در مقابل آن قرار نمی دهد بلکه خود را در آن موقعیت مویا بد .

فلسفه پدیدارشناختی یا فلسفه وجودیه خاطر توضیح جهان یا به خاطر کشف "شرایط ممکن ، در آن تلاش نمی کند ، بلکه تلاش میکند تجربه ای از جهان و نوعی لقاء با آنرا فراهم آورد که مسبوق بر هر فکری درباره جهان باشد . (۱)

۱- فرهنگ اصطلاحات فلسفی ، صفحه ۵۳۸

۲- پدیدارشناسی ، فرانسوالیوتارد ، صفحه ۴۳-۴۴

۳- ر-ک - به فرهنگ زبان فلسفی فرانسه ، پل فولکیه و سن ژان صفحه ۵۳۸

با لایحه ترجمه معنی پدیدار را از مقدمه کتاب وجود و عدم ژان پل سارتر برای تکمیل و متمیم مقوله تقدیم می‌کنیم:

معنی پدیدار

تفکر جدید با رد و ارجاع موجود (= باشنده) به تعدادی از ظهوراتی که آنرا ظاهر می‌سازد پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده است. با این رد و ارجاع، حذف بعضی از ثنویت‌ها نیکه برای فلسفه دست و پا گیر بود، مورد نظر قرار می‌گیرد، و به جای آنها وحدت‌گیری پدیدار جایگزین می‌شود. آیا در این مورد واقعاً "توفیقی حاصل شده است؟"

مسلم است که در وهله نخست از این دوگانگی که موجود داخلی و خارجی را در برابر هم قرار می‌دهد، خلاصی حاصل شده است. اگر وجود خارجی مانند پوست مصنوعی در نظر آید که طبیعت حقیقی شیء را از نظرها مکتوم و مغفول می‌سازد، دیگر چنین وجود خارجی وجود ندارد. این طبیعت حقیقی نیز به نوبه خود اگر واقعیت مخفی شیء را تعلق کرده که ممکن است از قبل احساس یا فرض شود، ولی هرگز وصول به آن ممکن نگردد زیرا که نسبت به شیء داخلی است، در این صورت آنها وجود ندارند. ظهوراتی که موجود را ظاهر می‌سازند داده‌های خلصی هستند و نه خارجی: همه آنها معتبرند، آنها به دیگر ظهورات راجع می‌شوند و هیچیک از آنها ارجحیت ندارند. مثلاً "نیرو و مجموعه‌های (Conatus) متافیزیکی و نوع ناشناخته‌ای که در پشت معلولهای خود (سرعت انحراف و غیره) مخفی شود، نیست: نیرو و مجموعه‌های معلولها می‌باشد. مثلاً "جریان برق رویه سری ندارد: جریان برق جز مجموعه‌های ریزیکی - شیمیایی (الکترولیز - فروزندی یک رشته کربن، جابجائی عقربه کالوانومتر و غیره) که آنرا ظاهر می‌سازند چیز دیگری نمی‌باشد. هیچکدام از این آثار برای بیان آن کافی

نیست. نیز وهیچ چیز را در پشت خود نشان نمی‌دهد. نیرو نفس خود و سلسله کامل را نشان می‌دهد. آشکارا از مطالب فوق نتیجه می‌شود که دوگانگی وجود و ظهور دیگر حقی در فلسفه نمی‌تواند به دست آورد. ظاهر و نمود به سلسله کامل ظواهر را نموده‌ها را جمع می‌شود و به یک امر واقعی مخفی که بتواند تمام وجود موجود را به طرف خود هدایت کند، راجع نمی‌شود. ظاهر و نمود نیز به نوبه خود یک تظاهرات را پدیدار وجود نیست. هر اندازه که به واقعیت‌های ذاتی (noumenales) مؤمن باشیم، ظاهر را بعنوان امر منفی محض معرفی می‌نمائیم. در واقع ظاهر وجود نبود و وجودی جز وهم و خطا نمی‌داشته‌است. اما این وجود هم عاریتی است، و مشابه با ظلی می‌باشد، مشکل بسیار بزرگ که ممکن است با آن مواجه شویم عبارت از این است که برای ظاهری نمود کمی انسجام و هستی قائل شویم تا اینکه در بطن وجود غیر پدیداری جذب نشود. اما اگر یکبار از آنچه که نیچه (وهم و رای - جهان) می‌نامد، خلاص شویم و اگر ما به وجود و رای - ظهور قائل نشویم، ظهور، برعکس حالت مذکور، آکنده از تحصیل و ثبوت (Positivite) می‌گردد و ما هیت آن عبارت از "ظاهر شدن" است که با وجود، تقابل ندارد، برعکس معیار و اندازه آنست. زیرا وجود یک موجود، با لصر احوه عبارت از آنچه‌ی است که ظاهر می‌شود. این چنین است که ما به فکر و تصور پدیدار، به همان معنی که (مثلاً) در نظر هوسرل و هیدگراست ناثل می‌شویم، به پدیدار یا نسبی مطلق بر می‌خوریم. پدیدار، نسبی است زیرا "ظاهر شدن" "ذات" شخصی را مفروض میدارد که به ظاهر می‌شود. اما این پدیدار مانند پدیدار (Erscheinong =) کانتی دارای نسبیت مضاعف نیست. (۱) آن پدیدار در زیر بغل خود، وجود حقیقی را که مطلق باشد

۱- مراد از نسبیت مضاعف کانتی این است که اولاً "کانت از طرفی پدیدار را در قالب زمان و مکان شهود می‌کند. ثانیاً "این پدیدار شامل و در بر گیرنده ذات شیء مورد ادراک نیست. به عبارت دیگر، پدیدار کانت نسبت به ما حقیقت است، ولی فی حد ذاته حقیقت نیست و مبین آن نمی‌باشد.

نشان نمی‌دهد. او آنچه هست، در آن هستی مطلق، مطلقاً هست، زیرا او خود را آنطور که هست مکتشف می‌دارد. پدیدار ممکن است در حد ذات خود مورد مطالعه و توصیف قرار گیرد، زیرا او مطلقاً "خبر دهنده از خودش می‌باشد".

در این حال، دوگانگی قوه و فعل از بین می‌رود، همه چیز فعل است. در پشت فعل نه قوه‌ای وجود دارد نه امر خارج ("Exis =) از آن ونه خصوصیت باطنی. مثلاً "وقتی می‌گویند پروست دارای نبوغ است، یا او یک نابغه است، ما قبول نمی‌کنیم که نبوغ استعداد خاص ایجا دبعضی از آثاری باشد که تمام نشدن با شد، یعنی توانائی ایجا دآثاری باشد که در ضمن آن آثا ر تمام نشود نبوغ پروست نه اثری است که به صورت منفک ملاحظه شود، نه استعداد ذهنی ایجا د اثر؛ بلکه عبارت از اثری است که بصورت مجموعه تظاهرات شخص ملاحظه می‌شود. به همین جهت است که می‌توانیم دوگانگی ذات و ظواهر را نیز ترد کنیم. ظاهر، ذات را مخفی نمی‌دارد، بلکه آنرا آشکار می‌سازد؛ ظواهر ذات است. ذات موجود دیگر خصوصیت مکتومی نیست که به ژرفاهای آن موجود فرو رفته باشد، بلکه قانون آشکاری است که به توالی ظهورات خود حا کمیت دارد و عبارت از دلیل و وجه سلسله ظهورات است. در برابر اصلت تسمیه پوانکاره که واقعیت فیزیکی (مانند جریان الکتریکی) را به عنوان مجموعه تظاهرات گوناگون می‌نامید، دوهم (Duhem =) حق داشته نظریه خاص خود را قرار دهد که از مفهوم وحدت تالیفی این تظاهرات بوجود می‌آورد. مسلماً "پدیدارشناسی چیزی جز اصلت تسمیه نیست. (۱) اما محققا ذات نیز

۱- اصلت تسمیه مشربی است که منکر مفاهیم کلی ویا کلیات عقلی است و فقط به وجود علائم عمومی قائل است. اصحاب اصلت تسمیه، به فلسفه‌ای اطلاق می‌شود که معتقدند هدف علوم اشیا کلی نیست، بلکه اصطلاحات مشترکی است که به اشیا مختلف دلالت می‌کنند. (فرهنگ فلسفه لاند صفحه ۶۸۶).

به عنوان دلیل سلسله تظاهرات جزرا بطه ظهورات نیست، به عبارت دیگر خود ذات هم یک ظهور است، همین امر توضیح می‌دهد که می‌توان به شهودی از ذات نا ئل شد (مثلاً "ما نند شهود ذاتی هوسرل)، بدین ترتیب هستی به نحو پدیداری، خود را ظاهراً می‌سازد و ذات خود را نیز با وجود خود ظاهر می‌نماید، و در واقع چیزی جز سلسله "کاملاً" مرتبط ایمن تظاهرات نیست.

آیا می‌توانیم بگوئیم که توفیق حذف هرثنویتی را ضمن تبدیل وجودیه تظاهرات بدست آورده ایم؟ بنظر می‌آید که ما دوگانگی‌ها را بیک دوگانگی تازه مبدل ساخته ایم، دوگانگی متناهی و نامتناهی. به هر حال، موجود نمی‌تواند به سلسله متناهی تظاهرات تقلیل یابد،^(۱) زیرا هر یک از آن تظاهرات را بطه‌ای با فاعل شناسائی است که در تغیر دائمی است. وقتی که - متعلق شناسائی (= شئی) جزاً از خلال یک نظرگاه (abschattung) ظهور خود را آشکارا نمی‌کند، تنها عمل فاعل شناسائی بودن متضمن امکان تعدد نظرگاهها بر مبنای همین abschattung است. این امر برای متعدد ساختن abschattung مورد نظر تا بی نهایت کفایت میکند. بعلاوه اگر سلسله ظهورات متناهی بود، این امر چنین معنی می‌دهد، که اولین ظهور یافته‌ها امکان ظهور مجدد ندارد، این امر محال است و یا همه

۱- ممکن است این مطلب با مطالب صفحه قبل راجع به پروست متناقض نماید، ولی در آنجا مراد این است که پروست فقط با آثار خود، خود را بیان می‌کند و در اینجا می‌خواهد بگوید که نباید هر پدیداری را آخرین تظاهراتی چیز بداند، تا انسان زنده است و یا شئی‌ای وجود دارد، نمی‌تواند به سلسله متناهی تظاهرات تقلیل یابد، و در عین حال انسان و هر چیز دیگر، غیر از آن پدیدارهایی که ظاهر می‌کنند، چیز دیگری نیستند، و حقیقت، به نظر سارتر، درورای پدیدارها خود را مخفی نمی‌کند.

پدبدارها دفعتا "ظهورکنندگانهم که محال تراست . در نتیجه ، توجه داشته باشیم که نظریه ما دربار پدیدار واقعیت شئی را با عینیت پدیدار را بجا کرده است و نظریه ما عینیت پدیدار را با استمداد از نامتناهی بنا نهاده است . واقعیت این فنجان این است که آنجاست و آن واقعیت من نیستم . این وضع را ما چنین ترجمه می کنیم که سلسله ظهورات با دلیلی که به میل خاص من مربوط نیست بهم پیوسته اند . اما تقلیل ظهور فقط به نفس خودش بدون استمداد از سلسله ای که ظهور جزوی از آنست جزیک ملاء شهودی و ذهنی نمی تواند باشد " یعنی جز نحو خاص تا شرفا عمل شناسائی نمی تواند باشد . اگر پدیدار بصورت متعالی با یخ خود را آشکار سازد ، باید که فاعل شناسائی نیز از ظهور به سوی سلسله کامل تعالی یا بدکه خود ظهور جزئی از آن سلسله کامل است . بنا بر این فاعل شناسائی باید رنگ قرمز را از خلال تاثیرش از قرمز ادراک نماید . قرمز یعنی دلیل سلسله : جریان الکتریکی را باید از خلال الکترو لیز و امثال آن ادراک نمائیم ، اما اگر تعالی شئی ، بر ضرورت ظهور مبتنی است که ظهور همواره با ید متعالی باشد ، چنین نتیجه می شود که یک شئی اصولاً "سلسله ظهورات نامتناهی را مطرح می سازد" (۱) بدین ترتیب ظهور که متناهی است ، در ضمن تناهی خود را نشان می دهد ، اما در عین حال برای اینکه به عنوان ظهور آنچه که ظاهر میشود ، درک شود ، اقتضای میکند که بسوی نامتناهی تجاوز کند . این تقابل تازه یعنی تقابل "متناهی و نامتناهی" یا بهتر بگوئیم "نامتناهی در متناهی" به جای دوگانگی وجود و ظاهر شدن

۱ - چون شئی بالضرورة با ظهور و احدها تمام نمی رسد بنا بر این حتی یک ظهور خود دلیل سلسله ظهورات است - زیرا ظهور آنچه ظاهر می شود ، خود دلیل ظهورات بعدی است و در ظهور و احدها تمام نمی شود . و دلیل یک عده ظهورات دیگر هم می تواند باشد ، زیرا هم فاعل شناسائی نظرگاههای متعدد می تواند داشته باشد و هم شئی ، قدرت جلوه های گوناگون را داراست .

می‌نشینند: با لایحه چیزی که ظاهراً می‌شود فقط جنبه‌ای از شئی است. و شئی کاملاً داخل در این جنبه و کاملاً خارج از این جنبه است. کاملاً داخل در چیزی است که در ضمن این منظر یا نظرگاه ظاهراً می‌شود: شئی خود را چون ساختار ظهور نشان می‌دهد، که در عین حال دلیل سلسله نیز هست. شئی کاملاً خارج از ظهور است زیرا خود سلسله هرگز ظاهر نخواهد شد و نمی‌تواند ظاهر شود. بدین ترتیب خارج مقابل داخل قرار می‌گیرد و وجودی که ظاهراً می‌شود در برابر ظهور قرار می‌گیرد. همان‌طور نوعی "قوه دویا ره در پدیدار جای می‌گیرد و تعالی اش را برای او فراهم می‌سازد: قوه‌ای که می‌تواند در یک سلسله ظهورات واقعی یا ممکن گسترده شود. اگر نبوغ پروست نیز به آثار موجودا و مبدل شود، معادل بی‌پایانی نظرگاه‌های ممکن نمی‌باشد که می‌تواند در آثار پروست بدست آورد و آنرا "پایان ناپذیری" آثار پروست نامید. اما این بی‌پایانی که متضمن یک تعالی و یک استمداد از لایتناهی است. آیا خارج (= Exis) از همان لحظه این که آن بی‌پایانی در شئی ادراک می‌شود، نیست؟ با لایحه از جهت ذات و ماهیت اساساً از نمود فردی که آنرا آشکار می‌سازد، قطع شده است زیرا ماهیت اصولاً "عبارت از چیزی است که با یدبه وسیله سلسله اظهارات فردی آشکار و روشن شود.

بدین ترتیب با جایگزین کردن اتقا بله‌ای گوناگون با یک ثنویت و احدهمگی آنها را به وجود می‌آورد، آیا ما چیزی کسب کرده‌ایم یا چیزی از دست داده‌ایم؟ این امری است که درآینده نزدیک بررسی خواهیم کرد. ولی اکنون، اولین نتیجه "نظریه پدیدار" این است که ظهور و نمودمانند پدیدار که از ذات حاصل می‌شود، به وجود راجع نمی‌شود. زیرا درواری آن چیزی نیست و جز، خودش چیزی را آشکار نمی‌سازد (و سلسله کامل ظهورات را آشکار می‌سازد)، ظهور و نمود نمی‌تواند جز به وسیله وجود خود با وجود دیگر پشتیبانی شود، آن نمی‌تواند پوسته‌نازکی از عدم باشد که وجود -

مدرک را از وجود - مطلق جدا می‌سازد. اگر ذات ظهور نمود عبارت از "ظا هرشدن" است که با هیچ وجود دیگری تقابل ندارد، یک مساله قانونی وجود دارد که عبارت از وجود همین ظا هرشدن است. همین مساله است که در اینجا بدان مشغول خواهیم شد و نقطه حرکت تحقیقات ما در باب وجود عدم خواهد بود.

پدیدار هستی و هستی پدیدار

ظهور و یا نمود با هیچ موجود دیگری جز خودش حمایت نمی‌شود؛ ظهور فقط وجود خاص خود را دارا است. اولین وجودی که ما در تحقیقات وجودشناسی خود با آن برخورد می‌کنیم وجود ظهور و نمود است. آیا وجود ظهور و نمود هم یک ظهور و نمود است؟ در اولین وهله چنین می‌نماید. پدیدار چیزی است که خود را ظاهراً می‌سازد و وجود هم برای همه به نحوی خود را ظاهراً می‌سازد، زیرا که ما از آن می‌توانیم حرف بزنیم و از آن نوعی ادراک داریم. بدین ترتیب با یدیک پدیدار هستی، یک ظهور و نمود هستی داشته باشیم که آنطور که هست قابل توصیف باشد. پس وجود به وسیله داده‌های بیواسطه برای ما مکشوف خواهد شد، مانند کسالت است فراغ، غیره و مبحث وجودشناسی عبارت خواهد بود از توصیف وجود به همان نحو که خود را ظاهراً می‌سازد، یعنی بدون واسطه و میانجی. با اینحال شایسته است سئوالی پیشاپیش برای هر وجودشناسی مطرح شود: پدیدار هستی که اینگونه بدست می‌آید، آیا با وجود پدیدارها، عین هم است، یعنی: وجودی که به من مکشوف می‌شود، که بر من ظاهراً می‌شود، طبیعتش از همان طبیعت موجوداتی است که بر من ظاهراً می‌شود؟ به نظر می‌آید در اینجا مشکلی نباشد: هوسرل آشکار نموده که چگونه رد و ارجاع ذاتی همواره میسر است، یعنی چگونه می‌توان همواره از پدیدار انضمامی بسوی ذات

گذشت و به نظر هیدگروا قعیت انسانی " عبارت از *Ontica* است، یعنی واقعیت انسانی همواره می‌تواند از پدیدار، بسوی هستی آن گذر کند. اما گذرا زشتی جزئی بسوی ذات، گذر متجانس است. آیا در مورد گذرا از موجود بسوی پدیدار هستی نیز همانطور است؟ آیا گذرا از موجود بسوی پدیدار هستی عبارت از گذران بسوی وجود است، همان طور که از قرمز خاص بسوی ذات آن گذر می‌شود؟ بهتر نگا هکنیم.

در یک شئی جزئی همواره میتوان کیفیاتی را چون رنگ و بو و غیره مشخص نمود. و بر حسب این کیفیات، همواره میتوان ذاتی را که آنها متضمن آن هستند تعیین نمود. ما نند علامت که متضمن معنی است. مجموعه "شئی - ذات" یک کل سازمان یافته (آلسی) را می‌سازد؛ ذات در شئی نیست بلکه ذات، معنی شئی است، دلیل سلسله ظهوراتی است که معنی را منکشف می‌سازند. اما وجود نه یک کیفیت شئی می‌باشد که قابل درک در میان سایر کیفیات است و نه یک معنی از شئی است. شئی ما نند یک معنی به وجود را جمع نمی‌شود؛ مثلاً "ناممکن خواهد بود که وجود را چون حضور تعریف نمائیم - زیرا غیبت نیز وجود را منکشف می‌سازد، زیرا نبودن در آنجا با زهم وجود داشتن است. شئی مالک وجود نیست، و وجود خاص وی بهره‌مندی وی از وجود نیست و هیچ نوع دیگری از رابطه نیز نمی‌باشد. او هست این تنها راه تعریف نحو وجود آنست، زیرا شئی وجود را محبوب نمی‌سازد، و حتی آنرا منکشف نمی‌سازد؛ شئی وجود را در زیر قیافه خود ندارد زیرا سعی در دوری از بعضی کیفیات موجود، برای یافتن وجود در ورای آنها امری تو خالی و پوچ است، وجود با لسویه عبارت از وجود همه آنهاست. شئی وجود را منکشف نمی‌کند، زیرا رجوع به شئی برای فهمیدن وجود آن بی‌حاصل است. موجود عبارت از پدیدار است یعنی او خود را بعنوان مجموعه‌سازمان یافته کیفیات مشخص می‌سازد. البته خودش را مشخص می‌سازد نه وجودش را، واضح است که وجود شرط هر نوع

انکشاف است: او وجودی برای منکشف شدن است و وجود منکشف شده نیست. پس این گذر به سوی امر مربوط به وجودشناسی (= Ontologique) که هیدگرازان سخن می‌گوید، چه معنی می‌دهد؟ مسلماً "من می‌توانم از این میز یا از این صندلی بسوی وجودشان گذر کنم و از وجود میز یا صندلی سؤال کنم. اما، اکنون من چشمهای خود را از میز - پدیدار می‌چرخانم، تا وجود - پدیدار را تعیین نمایم که دیگر شرط انکشافی نیست بلکه او خود نیز یک امر کشف شده است، یک ظهور است و آنطور که هست، به نوبه خود به وجودی نیازمند است تا بر اساس آن او خود را منکشف سازد.

اگر وجود پدیدارها در یک پدیدار وجود منحل نمی‌شود، و اگر با اینحال ما چیزی در باب وجود جز با مشا و ره با این پدیدار وجود، نمیتوانیم بگوئیم، پس باید قبل از هر چیز با بطنه دقیقی که پدیدار وجود را با وجود پدیدار متحد می‌سازد مشخص کرد. اگر ما توجه داشته باشیم که مجموعه ملاحظات قبلی بوسیله شهود آشکارا زنده پدیدار وجود، الهام شده، اینکار را به راحتی می‌توانیم انجام دهیم. با ملاحظه لا وجود (۱) به عنوان شرط انکشاف، وجود بعنوان ظهور و نمودی که ممکن است در مفهوم قرار گیرد، ما ابتداءً می‌فهمیم که شناخت تنها وفی نفسه نمی‌تواند دلیل بر وجود باشد، یعنی وجود پدیدار نمی‌تواند به پدیدار وجود مبدل شود (۲). خلاصه، پدیدار وجود مربوط به "وجودشناسی" است به معناییکه برهان سنت آنسلم و دکارت را برهان وجودشناختی مونا مند. آن تذکر وجود است، و

۱- مراد از لا وجود، همان شناخت صرف است که چون متعلق ندارد با عدم و لا وجود یکی است.

۲- مراد از پدیدار وجود شناخت صرف است، که دلیل بر وجود نمی‌تواند باشد، زیرا وجود خود را در هیچیک از پدیدارهای خود، آشکارا نمی‌کند، یعنی وجود در ضمن شناخت یک پدیدار خاص قرار نمی‌گیرد.

بعنوان پدیدار، بنیان و اساسی را اقتضا میکند که ما ورا^۱ پدیداری باشد. پدیدار وجود، ما ورا^۲ پدیداری وجود را اقتضا میکند. البته، این امرچنین معنی نموده که وجود در پشت پدیدارها مخفی شده است (ما قبلاً^۳ مشاهده کردیم که پدیدار نمیتواند وجود را محبوب سازد) - و اینطور هم نیست که پدیدار ظهور و نمودی باشد که به وجود متمم یا یزرا^۴ جمع میگردد (در واقع بعنوان ظاهر است که پدیدار وجود دارد، یعنی که پدیدار بر اساس وجود خود را مشخص میسازد) آنچه که به خاطر ملاحظات قبلی لازم میآید عبارت از اینست که وجود پدیدار یا اینکه با پدیدار همراه است باید از شرط پدیداری بگریزد که وجود نداشته است، مگر به قدری که خود را آشکار میسازد - در نتیجه وجود پدیدار لبریز میشود و شناختی را که از آن به دست میآورد تا سپس میکند. (۱)

دکتر محمود نوالی

۱- وجود و عدم، رساله بحث وجود از لحاظ پدیدارشناسی، پاریس

۱۹۷۶، صفحات ۱۱ الی ۱۶

مآخذ مورد استفاده در این مقاله

- ۱- بریه امیل ، موضوعات کنونی فلسفه ، انتشارات دانشگاهی فرانسه ، پاریس ۱۹۵۶ .
- ۲- دراتیگواندره ، پدیدارشناسی چیست ؟ تولوز ، پری دا ۱۹۷۲ .
- ۳- دائرهالمعارف فرانسه ، پل ریگر ، پدیدارشناسی ، جلد ۹ صفحه ۱۰
- ۴- سارترژان پل ، وجود و عدم ، انتشارات گالیمار ، پاریس ۱۹۷۶
- ۵- سارترژان پل : خیال ، انتشارات دانشگاهی فرانسه ، پاریس ۱۹۶۹
- ۶- فولکیه پل و سن ژان ، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ، انتشارات دانشگاهی فرانسه ، پاریس ۱۹۶۹
- ۷- کل کل آریون ل . ورنه سهر ، هوسرل ، انتشارات دانشگاهی فرانسه ، پاریس ۱۹۷۱
- ۸- لالاند آندره . فرهنگ اصطلاحی و انتقادی فلسفه ، پا ورقی صفحه ۷۶۵ ، پاریس ۱۹۷۲
- ۹- لیونارد فرانسوا ، پدیدارشناسی ، انتشارات دانشگاهی فرانسه پاریس ۱۹۶۹ .
- ۱۰- نوالی محمود ، ریشه های تفکرهای نری برگسون و سنت فلسفی ، تولوز ، دانشگاه لومیرای ۱۹۷۹ .
- ۱۱- پیرس کارل ، مقدمه بر فلسفه ، ترجمه فرانسوا ی توسط ژان هرش ، پاریس انتشارات پلون ۱۹۶۵ . *

استفاده آزاد

- ۱۲- مرل پونتی موریس ، پدیدارشناسی ادراک ، انتشارات گالیمار ، پاریس ۱۹۷۲ .